

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وصلی اللہ علی محمد وآلہ الطاہرین

مطالعات قرآن و حدیث

دوفصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات قرآن و حدیث

سال هفتم، شماره دوم، بهار و تابستان ۱۳۹۳

صاحب امتیاز: دانشگاه امام صادق (ع)

مدیر مسئول: دکتر حسین علی سعدی

سر دبیر: دکتر مهدی ایزدی

مدیر داخلی: محمد جانی پور

اعضای هیئت تحریریه (به ترتیب الفبا)

آذرتاش آذرنوش استاد دانشگاه تهران
مهدی ایزدی دانشیار دانشگاه امام صادق (ع)
محمدباقر باقری کنی استاد دانشگاه امام صادق (ع)
عبدالکریم بی آزار شیرازی دانشیار دانشگاه الزهراء (س)
احمد پاکتنچی استادیار دانشگاه امام صادق (ع)
سید کاظم طباطبایی استاد دانشگاه فردوسی
عبدالهادی فقهی زاده دانشیار دانشگاه تهران
عباس مصلائی پور یزدی دانشیار دانشگاه امام صادق (ع)
سید رضا مؤدب استاد دانشگاه قم

دوفصلنامه «مطالعات قرآن و حدیث» در تاریخ ۱۳۹۱/۸/۲۴ و طی نامه شماره ۳/۱۸۱۷۲۲ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، از شماره ۹ موفق به اخذ اعتبار علمی - پژوهشی شده است و مقالات آن در پایگاه‌های ذیل نمایه می‌شود:

www.isc.gov.ir پایگاه استنادی علوم جهان اسلام
www.sid.ir پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی
www.magiran.com بانک اطلاعات نشریات کشور

ویراستار انگلیسی: دکتر محمود کریمی / ویراستار عربی: دکتر محمدجواد صادقی مجد

۲۳۰ صفحه / ۵۰۰۰۰ ریال

امور علمی و تحریریه: دانشکده الهیات، معارف اسلامی و ارشاد

تلفن: ۵-۸۸۰۹۴۰۰۱، داخلی ۳۷۴، نمابر: ۸۸۰۸۰۴۲۴

تهران، بزرگراه شهید چمران، پل مدیریت، دانشگاه امام صادق (ع)

<http://quran.sadiqjournals.ir>

امور فنی و توزیع: معاونت پژوهشی، اداره نشریات

داخلی ۲۴۵، نمابر: ۸۸۵۷۵۰۲۵، صندوق پستی ۱۵۹-۱۴۶۵۵

E-mail: mag@isu.ac.ir

بازخوانی نظریه شهید صدر در تفسیر موضوعی قرآن کریم با تکیه بر اندیشه هرمنوتیکی گادامر

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۹/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۲/۱۶

رضا اکبری*

محمد حسن شیرزاد**

محمد حسین شیرزاد***

چکیده

شهید سید محمد باقر صدر از معدود اندیشمندانی شمرده می‌شود که در زمینه تفسیر موضوعی قرآن کریم اقدام به نظریه‌پردازی نموده است. مفهوم محوری در نظریه ایشان «استنطاق» است که به معنای ارائه پرسش‌های جدید به قرآن جهت اخذ پاسخ‌های مناسب از آن می‌باشد. عدم توضیح مبسوط این نظریه توسط ایشان از سویی و کارآمدی فراوان آن از سوی دیگر بسط این نظریه را ضروری می‌سازد. وجود «الگوی گفتگو» در نظریه هرمنوتیک فلسفی گادامر که دارای همسانی الگویی با نظریه شهید صدر است، زمینه را فراهم می‌آورد که با استفاده از «روش مطالعه تطبیقی نامتوازن» دست به بازخوانی نظریه شهید صدر زده و آن را در قالب نظریه‌ای بسط یافته ارائه نمود. از رهگذر این مطالعه تطبیقی، پی‌جویی مؤلفه‌هایی همچون گفتگوی معرفتی مفسر و قرآن، لایه‌های گوناگون معنای قرآن، لایه‌های مختلف فهم مفسران، پرسش‌سازی‌های مبتنی بر نیازهای عصری و پاسخ‌یابی‌های متناسب با این نیازها در نظریه شهید صدر ممکن می‌گردد. این پژوهش علاوه بر روشن ساختن ابعاد نظریه شهید صدر، اهمیت پرداختن به تفسیر موضوعی در کنار تفسیر ترتیبی را نیز معلوم می‌دارد.

واژگان کلیدی

تفسیر موضوعی، هرمنوتیک فلسفی، شهید صدر، گادامر، استنطاق.

r.akbari@isu.ac.ir

* دانشیار گروه فلسفه اسلامی دانشگاه امام صادق(ع)

** دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه امام صادق(ع) (نویسنده مسئول)

m.shirzad861@gmail.com

m.shirzad862@gmail.com

*** دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه امام صادق(ع)

طرح مسئله

از دیرباز، عموم مسلمانان به این نکته توجه نمودند که فهم قرآن کریم، نیازمند دقت های عالمانه در عبارات و مضامین متعالی آن است. علمای مسلمان - و مخصوصاً مفسران - برای پاسخگویی بدین نیاز دست به کوششی وصف‌ناپذیر زده و اقدام به تفسیر قرآن نمودند. از یک منظر می‌توان تفسیر قرآن را در دو شاخه اصلی طبقه‌بندی نمود: «تفسیر ترتیبی» که در طول سالیان دراز مورد توجه مفسران متعلق به نحله‌های گوناگون قرار گرفته؛ و «تفسیر موضوعی» که علی‌رغم شکل‌گیری آن در قرون نخستین، مدت بسیاری از طرح نظریه‌اش به عنوان رویکردی در قبال رویکرد ترتیبی به قرآن نمی‌گذرد (زقزوق، ۱۴۲۳ق، ص ۲۸۹؛ رضایی اصفهانی، ۱۳۸۲ش، صص ۴۸۴ و ۴۸۵؛ علوی مهر، ۱۳۸۴ش، ص ۳۶۴).

هرگاه سخن از «تفسیر موضوعی» به میان می‌آید، کوشش علمی دانشمند برجسته جهان اسلام، «شهید سید محمد باقر صدر» فراموش ناشدنی است. بدون تردید می‌توان وی را از زمره پیشگامانی به حساب آورد که در این حوزه به نظریه‌پردازی پرداخته و اصول و قواعد آن را تبیین نموده است. در این نوشتار، سعی نگارندگان بر آن است که با نگاهی دقیق و به دور از ساده‌انگاری، دست به بازخوانی اندیشه این مفسر شهید زده و زوایای نگاه او به این مقوله را واکاوی نمایند.

وجود زوایای پنهان در نظریه تفسیر موضوعی شهید صدر، ریشه در عدم بسط این تئوری توسط ایشان دارد. مطرح‌گشتن مختصر این نظریه از سوی ایشان، نیاز به بازخوانی آن را امری مبرم و جدی می‌سازد (برای مشاهده آثاری جهت تبیین نظریه تفسیری شهید صدر، ر.ک: ایازی، ۱۳۸۳ش؛ عزیزی، بی‌تا؛ یساقی، ۱۳۸۹ش).

همچنین توجه به انگیزه فراوان میان اندیشمندان علوم انسانی جهت تولید «علم دینی» از سویی و ختم شدن قهری این جریان به مطالعات قرآنی و مخصوصاً تفسیر موضوعی از سوی دیگر، موجب اهمیت یافتن مطالعه در این عرصه می‌گردد تا مسیر را جهت تحقق این هدف والا هموارتر سازد (به عنوان نمونه، جهت مشاهده پژوهش‌های مدیریت اسلامی با تکیه بر مطالعات قرآنی، ر.ک: لطیفی، ۱۳۹۰ش).

تمامی امور پیش گفته، این انگیزه را برای نگارندگان ایجاد نمود که با اتکا بر روش مطالعه تطبیقی نامتوازن، به مطالعه این نظریه مبتنی بر نظریه هرمنوتیکی «هانس گئورگ گادامر»^۱ اقدام نمایند.

۱. مطالعه تطبیقی نامتوازن؛ روشی برای بسط نظریه شهید صدر

یکی از کارآمدترین روش‌هایی که یک پژوهشگر می‌تواند در مواجهه با پدیده‌ای که دارای زوایای پنهان است بکار گیرد، روش «مطالعه تطبیقی»^۲ است. در این روش وی می‌تواند با مقایسه پدیده مورد مطالعه خویش با پدیده یا پدیده‌های دیگر، به اطلاعاتی از سوژه مورد مطالعه خویش دست یابد که پیش از آن مورد توجه نبوده است (پاکتچی، ۱۳۹۱ش، ص ۳۵).

از همین روی، این پژوهش که در پی شناخت زوایای نظریه مختصر شهید صدر است، بر اساس «مطالعه تطبیقی نامتوازن»^۳ سامان یافته است. در این مطالعه، اطلاعات پژوهشگر از سوژه مورد مطالعه خویش، محدود و ناکافی؛ و از سوژه یا سوژه‌های دیگر، فراوان و کافی است. بدین ترتیب وی می‌تواند با کمک‌گیری از اطلاعات سوژه نیک‌شناخته، نسبت به زوایای پنهان موضوع مورد مطالعه خویش آگاهی یافته و آن را عمیق‌تر درک نماید. البته تنها زمانی می‌توان به مطالعه تطبیقی نامتوازن اقدام نمود که هر دو طرف مقایسه دارای ساختمان یا الگوی مشابهی باشند؛ چراکه همین همسانی ساختمانی یا الگویی است که این امکان را برای پژوهشگر فراهم می‌سازد که با مبنا قرار دادن پدیده نیک‌شناخته، پدیده مورد مطالعه خویش را بهتر بشناسد.

پرواضح است که در صورت عدم وجود الگوی مشابه، دستیابی به زوایای تاریک یک سوژه براساس سوژه دیگر نتایج قابل اطمینانی را در پی نخواهد داشت (پاکتچی، ۱۳۹۱ش، ص ۱۲۷).

بدین ترتیب به منظور بکارگیری این روش در پژوهش حاضر، نیازمند مقایسه نظریه شهید صدر با نظریه‌ای هستیم که از یکسو دارای همسانی الگویی با نظریه ایشان بوده و از سوی دیگر به دلیل وجود اطلاعات فراوان درباره آن بتواند پژوهشگر را در شناخت زوایای اندیشه شهید صدر یاری رساند. بررسی‌های صورت گرفته نشان می‌

دهد که نظریه هرمنوتیکی گادامر - که از متفکرین برجسته در حوزه هرمنوتیک فلسفی است - می‌تواند در پیشبرد این مطالعه تطبیقی یاری‌رسان باشد.

بدین ترتیب اگر پژوهشگر قصد انجام مطالعه تطبیقی میان این دو نظریه را داشته باشد، دست به «مطالعه تطبیقی کلان مبتنی بر همسانی‌های ساختمانی» خواهد زد. در این نوع از پژوهش تطبیقی، دو سوژه مورد مطالعه به نظامی متفاوت از دیگری متعلق می‌باشند (پاکتچی، ۱۳۹۱ش، صص ۱۱۰ و ۱۱۵؛ همچنین جهت مشاهده کاربرست این روش پژوهشی؛ ر.ک: پاکتچی، ۱۳۸۵ش).

دو نظریه مورد بحث در این نوشتار نیز دارای تبار واحدی نبوده و از یک منبع نشأت نمی‌گیرند. نظریه شهید صدر که برخاسته از سنت مطالعات تفسیری در جهان اسلام است، به منظور ارائه یک روش در تفسیر موضوعی قرآن تولید گشته است. این در حالی است که نظریه گادامر - بدون هیچ‌گونه ارتباطی با نظریه شهید صدر - کوششی فلسفی در تبیین ماهیت فهم است. تنها چیزی که این دو نظریه را به یکدیگر مرتبط می‌سازد، شباهت آن‌ها در الگویی است که برای تبیین نظریه خویش بکار بسته اند (برای مطالعه این شباهت؛ ر.ک: همین مقاله، بخش ۳-۱).

بنابراین علی‌رغم تفاوت‌های تباری، عنصری و غایی میان این نظریات، به دلیل همسانی الگویی میان آن‌ها دست به «مطالعه تطبیقی کلان»^۴ زده و سعی خواهد شد تا با اتکا بر اطلاعات فراوانی که از نظریه گادامر در اختیار است، به بازخوانی نظریه شهید صدر پرداخته گردد.

البته پیش از ورود به بحث توجه به دو نکته ضروری است:

نکته اول: نظریه شهید صدر که موضوع این پژوهش است، اولاً تنها مربوط به «تفسیر موضوعی قرآن» بوده و ثانیاً در پی ارائه یک «روش تفسیری» می‌باشد. این در حالی است که اندیشه هرمنوتیکی گادامر اولاً کلی و عام می‌باشد و ثانیاً در پی ارائه یک روش برای فهم متن نیست، بلکه تنها به دنبال تحلیل ماهیت فهم بوده و یک هدف پدیدارشناختی را پی می‌گیرد (Madison, 1991, p.125; Linge, 1976, p.xxvi).

نکته دوم: نگارندگان این سطور در بازخوانی نظریه شهید صدر در سایه نظریه هرمنوتیک فلسفی گادامر، در پی برقراری ارتباط مستقیم میان این نظریه‌ها نیستند؛ بلکه

این بازخوانی صرفاً کوششی از نوع مطالعه مقایسه‌ای الگوهاست و این هدف را دنبال می‌کند که از راه مقایسه با الگوهای بهتر شناخته، امکانی برای بازتولید الگوی کم شناخته فراهم آید. چنین تلاشی در جهت بازخوانی الگوی شهید صدر با تکیه بر این واقعیت انجام خواهد شد که الگوی ارائه‌شده، نه الگوی خالص شهید صدر، بلکه الگویی مطابق با زبان هرمنوتیک فلسفی با تکیه بر داده‌های آثار گادامر است.

۲. نظریه شهید صدر در حوزه تفسیر موضوعی قرآن کریم

دلیل اساسی شهید صدر از مطرح نمودن رویکردی نوین در قبال رویکرد ترتیبی به قرآن کریم، به نیازهای نوین جهان اسلام بازمی‌گشت. وی به عنوان یک اندیشمند اسلامی که اعتقاد به توانایی قرآن جهت برآورده نمودن نیازهای نوین امت اسلامی داشت، دست به نظریه‌پردازی در حوزه تفسیر موضوعی زد تا راه را برای پاسخگویی به پرسش‌های فراروی جوامع اسلامی در دوران معاصر هموار سازد (صدر، ۱۴۰۹ق، صص ۴۰ و ۴۱).

در همین راستا، ایشان پیش از ورود به نظریه تفسیر موضوعی، به معرفی رویکرد «تجزیه‌ای» (یا ترتیبی) پرداخته و کاستی‌های آن را معرفی می‌نماید. مفسّر در رویکرد تجزیه‌ای، مطابق با ترتیب آیات قرآن پیش رفته و با کمک‌گیری از ابزارهای مورد نیاز تفسیر، به تبیین آن‌ها می‌پردازد. در این رویکرد تفسیری، مفسّر تنها به تفسیر تک‌تک آیات پرداخته و گامی فراتر از حدود آن بر نمی‌دارد. در نتیجه آنچه به عنوان محصول این رویکرد تفسیری عرضه می‌گردد، معارف قرآنی‌ای است که به صورت پراکنده و گسسته؛ و بدون دستیابی به نظریه نهایی قرآن در مورد یک موضوع سامان یافته است (صدر، ۱۴۰۹ق، صص ۳۰-۲۸).

بدین ترتیب، مفسّر در این رویکرد تفسیری نقشی انفعالی و سلبی ایفا نموده و بدون طرح و برنامه پیشین در محضر قرآن قرار می‌گیرد. وظیفه او تنها گوش سپردن به سخنان قرآن بوده و آیات را براساس توجه صرف به واژگان و مدلولات معین آن‌ها تفسیر می‌نماید. بنابراین در این رویکرد، تفسیر از متن قرآن آغاز گشته و به قرآن ختم می‌گردد (صدر، ۱۴۰۹ق، ص ۳۴).

این در حالی است که در رویکرد دوم تفسیری - که شهید صدر آن را گاه رویکرد «موضوعی» و گاه «توحیدی» می‌خواند - مفسر به جای تفسیر تک تک آیات در پی دستیابی به نظر قرآن درباره یک موضوع مشخص اعم از اعتقادی، اجتماعی و ... است (صدر، ۱۴۰۹ق، ص ۳۰).

در این رویکرد، مفسر به جای آغاز نمودن فرآیند تفسیر از متن قرآن، به واقعیت های زندگی آدمی و تمامی تجارب بشری توجه نموده و میراث فکری و اندیشه های انسانی پیرامون یک موضوع را به پیشگاه قرآن می‌برد. او براساس این اندوخته بشری، مبتنی بر ساختار «پرسش و پاسخ» دست به انجام «گفتگو» با قرآن می‌زند تا در نهایت بتواند نظر این کتاب الهی درباره موضوع مورد نظر خویش را جویا گردد. در نگاه شهید صدر، تعبیر «استنطاق» در حدیث «ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۶۱؛ شریف رضی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۲۳) نیز بیان لطیفی از رویکرد موضوعی به قرآن است. مفسر موضوعی موظف است تا با ورود به «گفتگو با قرآن»، این متن الهی را به نطق درآورده و با ضمیمه نمودن تجارب بشری به آن، تمامی آیات مرتبط با آن موضوع را به شکل مجموعی مورد مطالعه قرار دهد (صدر، ۱۴۰۹ق، صص ۳۶-۳۴).

بدین ترتیب وجه تسمیه این رویکرد تفسیری نیز واضح می‌گردد. این رویکرد، «موضوعی» خوانده می‌شود زیرا از سویی، تفسیر را از موضوع و واقعیت خارجی آغاز نموده و از سوی دیگر، مجموعه آیات قرآنی مرتبط با آن موضوع را جمع‌آوری و تفسیر می‌نماید. همچنین این رویکرد، «توحیدی» نامیده می‌شود زیرا این توانایی را دارد که میان تجارب بشری با معارف قرآنی جهت استخراج نظریه قرآن ایجاد وحدت نماید. همچنین مفسر در این مسیر به دنبال ایجاد وحدت در تمامی مدلولات آیات مرتبط با یکدیگر برای دستیابی به نظریه قرآن است (صدر، ۱۴۰۹ق، ص ۳۶).

بدین ترتیب نظریه شهید صدر در حوزه تفسیر موضوعی مبتنی بر «الگوی گفتگو» میان مفسر با قرآن بنا شده که خود براساس «ساختار پرسش و پاسخ» پایه‌ریزی گشته است. پرسش‌های مفسر که برآمده از دنیای خارجی اطراف اوست، نقطه آغاز گفتگو میان وی با قرآن بوده و پایان‌بخش آن نیز دستیابی به نظریه قرآن پیرامون موضوع مورد مطالعه است. دلیل اساسی مفسر موضوعی از ورود به گفتگو با قرآن به اموری چون

نیازهای عصری، مشکلات نوظهور، پرسش‌های جدید، بروز افکار نوین در عصر مفسر و... بازمی‌گردد (جلیلی، ۱۳۷۲ش، ص ۵۴ و ۸۳؛ مسلم، ۱۴۲۶ق، ص ۳۰؛ یدالله‌پور، ۱۳۸۳ش، ص ۱۷).

۳. مطالعه تطبیقی اندیشه شهید صدر و گادامر

آنچه در بحث پیشین ارائه گردید، گزارشی از نظریه شهید صدر در حوزه تفسیر موضوعی و سازوکار انجام آن توسط مفسر موضوعی بود. اما نبایستی پنداشته شود که آنچه گذشت، صورت مختصری از یک نظریه تفصیلی بود؛ بلکه اساساً طرح این نظریه توسط ایشان نیز به صورت موجز انجام گرفته و ابعاد و زوایایش مورد بحث قرار نگرفته است. حال بر آن خواهیم بود که نظریه تفصیلی گادامر را به عنوان نورافکن مورد استفاده قرار داده و دیدگاه شهید صدر را به شکل نظریه‌ای بسط یافته بازتولید نماییم.

۳-۱. گفتگو؛ الگوی برای فهم

گادامر به عنوان فیلسوفی که ماهیت فهم، شرایط حصول و فرآیند آن را موضوع پژوهش خویش قرار داده، منطق حاکم بر فهم در علوم تاریخی و انسانی را مبتنی بر الگوی «گفتگو»^۶ میان دو نفر که براساس ساختار «پرسش و پاسخ» شکل می‌گیرد، تبیین می‌نماید (Linge, 1976, p.xxvi; Gadamer, 1994, p.369).

در این رویکرد، «متن» به مثابه پاسخ در قبال پرسشی که توسط مفسر مطرح گشته، درک می‌گردد (Grondin, 1987, p.117; Gadamer, 1994, p.370). اما این پرسش و پاسخ به صورت یک‌طرفه انجام نمی‌پذیرد بلکه عملیات فهم در یک دیالکتیک دوسویه به وقوع می‌پیوندد. هم مفسر و هم متن، براساس ساختار پرسش و پاسخ، وارد گفتگو با یکدیگر شده و پرسش‌هایی را در برابر یکدیگر قرار می‌دهند (Gadamer, 1994, p.373; Linge, 1976, p.xx).

این پرسش‌ها و پاسخ‌ها منجر به گشودگی متن و مفسر نسبت به یکدیگر گشته و زمینه را برای اتصال افق آن‌ها به یکدیگر فراهم می‌آورد (Gadamer, 1994, p.374; Palmer, 1980, p.201).

از رهگذر همین دیالکتیک پرسش و پاسخ میان آنهاست که «متن» معنای خویش را برای مفسر نمایان می‌سازد (Palmer, 1980, Gadamer, 1994, pp.377&378, pp.200&212).

بدین ترتیب، اگر «فهم» متن، از خلال گفتگو میان متن و مفسر به وقوع می‌پیوندد، دستیابی به معنای متن را نمی‌توان تنها از طریق مشارکت یک طرف گفتگو ممکن دانست بلکه «فهم» تنها بر اثر مشارکت و همدلی شکل گرفته میان هر دو سوی گفتگو به دست می‌آید (Warnke, 1987, p.102; Gadamer, 1994, p.379).

«گفتگو» در اندیشه شهید صدر نیز دارای جایگاهی ویژه است. در نظریه وی، تفسیر موضوعی براساس گفتگو میان مفسر با قرآن سامان می‌یابد. در این رویکرد تفسیری، مفسر پس از بررسی واقعیات و موضوعات خارجی موجود در زندگی بشری از سویی و آشنایی با تجارب بشری شکل گرفته پیرامون آنها از سوی دیگر، براساس ساختار پرسش و پاسخ به گفتگو با قرآن می‌نشیند. پرسش و پاسخ میان مفسر با قرآن ادامه می‌یابد تا از این رهگذر، وحدت میان تجارب بشری با معارف قرآنی صورت گرفته و «نظریه قرآن» که مطابق با شرایط زمانی و مکانی مفسر است، به دست می‌آید (صدر، ۱۴۰۹ق، ص ۳۴).

بدین ترتیب علی‌رغم تفاوت‌های فراوان میان نظریه شهید صدر و گادامر از حیث رویکردها، اهداف، تعلق به نظام‌ها و ... شاهد وجود یک الگوی مشابه میان آنها هستیم. حال در ادامه این نوشتار مبتنی بر همین همسانی الگویی، در پی بازخوانی اندیشه موجز شهید صدر براساس اندیشه تفصیلی گادامر خواهیم بود.

۲-۳. الگوی گفتگو و ارکان آن

هنگامی که فرآیند فهم^۷ را در قالب گفتگو میان موضوع شناسایی و فاعل شناسا تبیین می‌نماییم، بایستی به تأثیراتشان بر یکدیگر واقف باشیم. از همین روی گادامر سعی نمود که در نظریه خویش، از سویی جایگاه هر دو سوی گفتگو و تأثیرشان در فرآیند فهم را مورد بررسی قرار دهد و از سوی دیگر به برهم‌کنش آنها با یکدیگر که منجر به «فهم» می‌گردد نیز بپردازد. بنابراین در آغاز، به جایگاه موضوع شناسایی - که در

اندیشه گادامر اعم از متن، اثر هنری و ...؛ و در نظریه شهید صدر «قرآن» است - و تأثیرات آن در فرآیند فهم می‌پردازیم. سپس به جایگاه مفسر و تأثیر او در عملیات فهم خواهیم پرداخت. در پایان نیز تأثیر و تأثر آن‌ها نسبت به یکدیگر را به بحث می‌گذاریم.

۳-۲-۱. جایگاه متن به عنوان موضوع شناسایی در گفتگو

یکی از تأکیدات گادامر در مطالعه ماهیت «فهم» که به تأثیر موضوع شناسایی در فرآیند فهمیدن اشاره دارد، «واقعه‌مند بودن فهم» در دیدگاه او است. مراد گادامر از واقعه‌مند بودن فهم، زمانی روشن می‌گردد که نگاه وی به مسئله «روش» مورد توجه قرار گیرد. وی و همفکرانش با گرایشی که قائل به تفکیک میان موضوع شناسایی و فاعل شناسا است، مخالفند (Linge, 1976, p.xli).

قائلین به این دوگانگی تنها راه برای از میان برداشتن بیگانگی موجود میان آن‌ها و در نتیجه فهم صحیح موضوع شناسایی را در «روش» جستجو می‌نمایند. در این نگاه، «متن» موجودی بیگانه و ناآشنا با مفسر است که فهم آن کاملاً به صورت یکسویه و از طرف فاعل شناسا مدیریت گشته و همه مراحلش به واسطه روش روشن می‌گردد (ریخته‌گران، ۱۳۷۸ش، ص ۱۵۸؛ واعظی، ۱۳۸۹ش، صص ۲۲۱ و ۲۳۱).

در مقابل، گادامر «فهم» را از سنخ ورود در نوعی «بازی» دانسته و از این رهگذر، دست به تبیین شباهت میان «بازی» و «اثر هنری» زده است (Silverman, 1991, p.6). مبتنی بر این شباهت، همچنان که «بازی» محصول ذهنیت بازیگر نیست، «فهم» نیز محصول عملیات ذهنی فاعل شناسا نخواهد بود (Palmer, 1980, pp.171&172؛ واعظی، ۱۳۸۹ش، ص ۲۳۶).

توضیح بیشتر آنکه در یک بازی، بازیگر و ذهنیت وی دارای آزادی کامل نیستند تا به هر صورت که خواستند در آن ورود نمایند بلکه بایستی با قواعد و چارچوب بازی آشنایی کامل داشته و از آن‌ها تبعیت نمایند. بدین ترتیب بازیگر، بازی را امری ایستا و ساکن نمی‌یابد تا بتواند پیش از ورود به آن، پیش‌بینی‌های لازم را نموده و عملی روشمند در پیش گیرد بلکه فعالیت او مقهور و تابع بازی است. «اثر هنری» نیز همچون «بازی» امری بی‌جان و دست بسته در قبال تجربه‌کننده آن نیست.

در نتیجه ذهنیت فاعل شناسا در تجربه هنری تنها و یکه‌تاز نبوده بلکه اثر هنری نیز در این عملیات نقشی تعیین کننده بر عهده دارد. بدین ترتیب الگوی دوگان فاعل شناسا - موضوع شناسایی با تکیه بر پدیده «بازی» به دیده تردید نگریسته می‌شود (Warnke, 1987, pp.48&49; Linge, 1976, p.xxiii).

حال با توجه به این نکته که «فهم، نوعی بازی است»، «واقع‌مند بودن» فهم امور تاریخی همچون متن نیز بهتر مشخص می‌گردد. در دیدگاه گادامر، فهم واقع‌ای است که رخ می‌دهد و چیزی جز محصول گفتگو میان موضوع تاریخی و مفسر نیست (Linge, 1976, p.xxviii; Gadamer, 1994, pp.463&465).

آنچه در یک گفتگو فهمیده می‌شود، تنها حاصل یک طرف گفتگو به عنوان فاعل شناسا نیست بلکه درنهایت این موضوع شناسایی است که سرانجام به سخن درمی‌آید و مراد خویش را آشکار می‌سازد (واعظی، ۱۳۸۹ش، صص ۲۳۳-۲۳۱). بدین ترتیب، «بازی دانستن» و «واقع‌مند دانستن» فهم در نظریه هرمنوتیک فلسفی گادامر راه را برای نقد الگوی دوگان فاعل شناسا - موضوع شناسایی باز می‌نماید.

شهید صدر نیز با تأکید بر برقراری گفتگو میان مفسر با قرآن در نظریه تفسیری خویش به وضوح در پی شکستن دوگانگی میان آن‌هاست. در تفسیر موضوعی - برخلاف تفسیر ترتیبی - به جای آنکه قرآن به عنوان موضوع شناسایی در برابر مفسر قرار گیرد تا با به کارگیری ادوات مورد نیاز تفسیر به فهم درآید، به عنوان یک طرف گفتگو وارد گفتگو با مفسر می‌شود. گفتگو میان آن‌ها براساس منطق پرسش و پاسخ ادامه می‌یابد و مفسر سعی می‌نماید تا از رهگذر این گفتگو شرایط را برای به نطق درآوردن قرآن فراهم آورد. در نهایت با ایجاد پیوند میان قرآن با دنیای خارج، قرآن به سخن درمی‌آید و نظر خویش را آشکار می‌سازد (صدر، ۱۴۰۹ق، ص ۳۴).

۲-۲-۲. جایگاه مفسر به عنوان فاعل شناسا در گفتگو

گادامر که فرآیند فهم را براساس الگوی گفتگو تبیین می‌نماید، علاوه بر جایگاه متن در این فرآیند، به جایگاه مفسر نیز توجه ویژه دارد.

۳-۲-۱. نقش پیش‌داوری‌های مفسر در فهم

یکی از مهم‌ترین مسائل مورد توجه نزد گادامر در تبیین ماهیت فهم که به درک الگوی گفتگو نیز کمک کرده و بر جایگاه ذهنیت مفسر در حصول فهم تأکید دارد، نقش پیش‌داوری‌ها^۹ در فهم است.

البته مقصود گادامر از دخالت پیش‌داوری‌های مفسر در فهم متن، به معنای رها بودن او در عملیات فهم بدون توجه به موضوع فهم نیست؛ بلکه این دیدگاه بایستی به عنوان تبیینی از چگونگی انجام گفتگو میان مفسر و اثر (واعظی، ۱۳۸۹ش، ص ۲۴۹)؛ و کوششی در جهت تبیین علم هرمنوتیک از تاریخمندی فهم دانسته شود (Palmer, 1980, p.265).

مفسری که درصدد فهم یک اثر متعلق به گذشته است، با پرسش‌های خویش وارد گفتگو با متن گشته و در اثر دور متناوب پرسش‌ها و پاسخ‌های متقابل، به معنای اثر دست پیدا می‌کند. در دیدگاه گادامر، این دور هرمنوتیکی^۹ از سوی مفسر و با پیش‌افکندن معنای اولیه توسط وی که مبتنی بر پیش‌داوری‌ها و انتظارات اوست، آغاز می‌شود. این پیش‌افکنی نخستین که آغاز گفتگوی میان متن و مفسر است، توسط متن اصلاح گشته و به سوی مفسر بازگردانده می‌شود. این دور پیش‌افکنی‌ها از سوی مفسر و انجام تصحیح و تعدیل از سوی متن ادامه می‌یابد تا آنکه معنای متن دائماً واضح‌تر می‌شود (Warnke, 1987, p.76; Gadamer, 1994, p.267).

با توجه به آنچه گفته شد، دو نکته به دست می‌آید:

اولاً: پیش‌داوری‌های مفسر نه تنها فهم اثر را با اختلال روبرو نمی‌سازد بلکه امری لازم برای آن است (Grondin, 1994, p.111)؛ زیرا پیش‌افکندن این پیش‌داوری‌ها توسط مفسر تنها برای ایجاد حالت گشودگی و باز شدن در برابر متن است تا متن نیز به سخن درآید و معنای خویش را برای وی آشکار سازد. بدین ترتیب مفسر تنها به واسطه همین پیش‌داوری‌ها توانایی آغاز نمودن گفتگو با متن را داشته و در نتیجه قادر به فهم آن خواهد بود (Warnke, 1987, p.3; Gadamer, 1994, pp.268&397&490).

ثانیاً: این پیش‌تصوّرات در هر دور دیالکتیکی میان مفسّر با متن، تصحیح و تعدیل گشته و حقانیتشان مورد آزمون قرار می‌گیرد (Warnke, Gadamer, 1994, p.267, p.76, 1987).

مفسّر به صورت لجاجت‌آمیز بر پیش‌فرض‌های خویش اصرار نکرده و معنای واقعی متن را به خاطر پیش‌تصوّرات خویش نادیده نخواهد گرفت. بلکه او در پی فهم متن است و با این پیش‌افکنی‌ها در پی آن است که خود را برای گفتگوی با متن و درک آن آماده سازد. در نهایت نیز این گفتگو به نقطه‌ای می‌رسد که «متن» معنای خویش را برای مفسّر آشکار می‌سازد (Palmer, 1980, Gadamer, 1994, p.269, p.184).

گفتگومحور بودن تفسیر موضوعی در اندیشه شهید صدر باعث پیدایی ثمراتی نیکو در این رویکرد تفسیری می‌گردد. ایشان با انتقاد از توقف بر رویکرد تجزیه‌ای به قرآن در پی ارائه نگاهی نوین در عرصه تفسیر قرآن است. در دیدگاه ایشان، رویکرد تجزیه‌ای که منجر به تکرارگویی‌های خسته‌کننده در طول قرون متمادی در ادبیات تفسیری مسلمین گشته است، توانایی ارائه برداشت‌های متناسب با زمانه مفسّر را ندارد (صدر، ۱۴۰۹ق، ص ۳۳).

این در حالی است که مفسّر موضوعی که دارای برنامه، طرح و نقشه قبلی است، با توجه کامل به موارد بشری و معلومات پیشین خویش پرسش خود را از قرآن مطرح ساخته و وارد گفتگو با آن می‌شود. بدین ترتیب نقطه آغاز این رویکرد تفسیری پرسش‌های مفسّر است که برآمده از زمانه اوست. قرآن کریم نیز براساس ورود مفسّران گوناگون با پرسش‌های متفاوت به سخن درمی‌آید و پاسخ‌های متناسب با هر کدام را ارائه می‌دهد (صدر، ۱۴۰۹ق، صص ۳۶-۳۴).

۲-۲-۲-۳. اهمیت کاربرد در فهم

گادامر در مطالعه خویش، عنصر «کاربرد»^{۱۱} را به عنوان امری جدایی‌ناپذیر از «فهم» مورد توجه قرار می‌دهد (Madison, 1991, p.123). تأکید وی بر جنبه کاربردی فهم، نشانگر جایگاه مفسّر و تأثیر او در فرآیند دیالکتیکی فهم است.

براساس این دیدگاه، مفسر متناسب با شرایط حال حاضر خویش، وارد گفتگو با متن شده و آن را درک می‌نماید. بدین ترتیب، «فهم» عملی تاریخی در نظر گرفته می‌شود که همواره با زمان حال ارتباط داشته و با توجه به شرایط و موقعیت مفسر تغییر می‌یابد (Gadamer, 1994, p.308).

گادامر بر این نکته تأکید می‌ورزد که فهمیدن «تاریخ» به صورت خالص و بدون رجوع به زمان حال، امکان رخ دادن ندارد (Palmer, 1980, p.176)؛ چراکه «فهم» بسته به پرسش‌های مفسر از متن که برآمده از زمانه و شرایط حال حاضر اوست، دچار دگرگونی می‌گردد (Warnke, 1987, p.96; Palmer, 1980, pp.182&183).

بر این اساس، وی وظیفه هرمنوتیک را تنها ایجاد سازگاری میان معنای متن با جهان و بافتی که متن در آن تولید گشته، ندانسته و در مقابل بر جنبه کاربردی فهم تأکید می‌ورزد (Gadamer, 1994, p.308). به بیان دیگر مفسر در جریان فهم یک اثر تاریخی - بدون چشم‌پوشی از موقعیت هرمنوتیکی خویش - دائماً در پی ایجاد ارتباط میان آن اثر با شرایط حال حاضر خویش است (Warnke, 1987, pp.68&77&95; Grondin, 1994, p.115; Madison, 1991, p.130).

جنبه کاربردی فهم به عنوان عنصری جدایی‌ناپذیر در فرآیند فهم متن، بیشتر خود را در هرمنوتیک حقوقی و الهیاتی نمایان می‌سازد. دلیل این امر ریشه در وجود کشمکش همیشگی میان متن ثابت حقوقی و دینی از سویی، و استخراج معنای متناسب با زمان تفسیر آن‌ها از سوی دیگر دارد؛ چراکه فهم متون حقوقی و دینی به شکل تاریخی و تنها متناسب با بستر پیدایششان، مد نظر تولیدکنندگان آن‌ها نیز نبوده بلکه تبیین اینکه این متون برای وضعیت حال چه سخنی دارند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است (Palmer, 1980, pp.186&187; Gadamer, 1994, pp.308&309).

از چپستی جنبه کاربردی فهم که بگذریم، برای تبیین ورود این عنصر در فرآیند فهم بایستی به الگوی گفتگوی میان مفسر با متن توجه نمود. یک متن هنگامی سخن می‌گوید که پرسش‌هایی از سوی مفسر نسبت به او مطرح شده باشد. نقش پرسش و پاسخ میان متن و مفسر، به خوبی نشان‌دهنده وجود عنصر «کاربرد» در شکل‌گیری فرآیند فهم است. پرسش‌های مطرح شده توسط مفسر که از پیش‌داوری‌های او سرچشمه

می‌گیرد، کاملاً متأثر از موقعیت هرمنوتیکی و شرایطی است که وی در آن زیست می‌کند. بدین ترتیب، نقش «تفسیر» ارتباط‌دهی میان معنای متن با زمان حال خواهد بود (Palmer, 1980, p.186؛ واعظی، ۱۳۸۹ش، ص ۲۴۱).

بی‌گمان یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های رویکرد موضوعی به قرآن در اندیشه شهید صدر «کاربردی» بودن آن است. تأکید ایشان بر توانایی قرآن کریم در پاسخگویی به پرسش‌های نوینی که متأثر از اقتضائات زمانی و مکانی مفسران در دوره‌های گوناگون می‌باشد، به خوبی بر همین مسئله اشاره دارد. مطرح گشتن این رویکرد تفسیری در برابر رویکرد تجزیه‌ای که موجب تکرارگویی در سنت تفسیری اسلامی گشته است، راه را برای دستیابی به نظریات جدیدی از قرآن کریم می‌گشاید که تا پیش از آن مطرح نگشته بودند.

با تکیه بر این گرایش تفسیری، مفسران مسلمان که متناسب با زمانه خویش با پرسش‌ها و موضوعات جدیدی مواجه می‌گردند، توانایی استخراج معارف قرآنی مطابق با انتظارات فعلی و شرایط عصر خویش را دارا خواهند بود (جلیلی، ۱۳۷۲ش، صص ۱۷۷-۱۷۹). راه دستیابی به این نتیجه ارزشمند نیز ورود مفسر به گفتگو با قرآن براساس ساختار پرسش و پاسخ است.

۳-۲-۳. برهم‌کنش مفسر و متن در گفتگو

چنانچه گذشت، گادامر «فهم» را برقراری گفتگو میان «مفسر» با «متن» دانسته و برای هر یک از آن‌ها جایگاهی ویژه در فرآیند آن قائل است. به همین دلیل در نظریه هرمنوتیکی وی، تأثیرات هر یک از این دو رکن در عملیات فهم تبیین شده است که در بحث‌های پیشین به آن پرداختیم. حال با لحاظ نمودن نقش هر دوی آن‌ها در این فرآیند می‌توان «فهم» را برهم‌کنش این ارکان با یکدیگر دانست (Linge, 1976, p.xvi؛ واعظی، ۱۳۸۹ش، ص ۲۶۵).

به همین دلیل در نظریه هرمنوتیکی وی شاهد صورت‌بندی برهم‌کنش این دو رکن با یکدیگر در فرآیند «فهم» نیز هستیم.

۳-۲-۱. ترکیبی بودن فهم

چنانچه گذشت، هرمنوتیک فلسفی در پی آن است که به مطالعه ماهیت فهم پرداخته و رویداد فهم آثار هنری، امور تاریخی، متن و مانند آن را مورد بررسی قرار دهد. در همین راستا، پرسش از وظیفه «هرمنوتیک» در ارتباط با امور تاریخی همچون متن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌گردد (Gadamer, 1994, p.165).

در دیدگاه فردی چون شلایرماخر، «بازسازی بافت تاریخی»^{۱۱} یک متن به عنوان لازمه جدایی‌ناپذیر فهم آن به حساب می‌آید (Palmer, 1980, p.186). بر این اساس، مفسر برای فهم هر متنی که از زمان‌های گذشته به او رسیده و از دنیای واقعی خویش دور گشته، نیازمند به بازسازی معنای آن اثر به صورت اصیل و نخستینی است که منطبق بر آن تولید گشته است. براساس این نگاه، «متن» یک شیء بی‌زمان نبوده و معنای خویش را در ارتباط با بافتی که در آن تولید گشته است، نمایان می‌سازد.

بدین ترتیب هرگاه متن از محیط و بافت اصلی خویش دور شود و به نسل‌های بعد انتقال یابد، اصالت اولیه و در نتیجه معنایش را از دست خواهد داد. در نتیجه مفسر بایستی به بازسازی دنیایی که آن اثر بدان تعلق داشته پرداخته و فرآیند تولید متن توسط نویسنده را بازتولید نماید (Gadamer, 1994, p.166; Linge, 1976, pp.xiii&xiv; Warnke, 1987, p.14).

این در حالی است که گادامر عقیده دیگری دارد. در نگاه او، هرچند بازسازی بافتی که اثر هنری در آن تکون یافته، برای فهم آن ضروری است ولی نمی‌توان آن را به عنوان وظیفه اصلی هرمنوتیک قلمداد نمود. حتی در نگاه وی، اصالت آنچه بازسازی شده، به دیده تردید نگریسته می‌شود و با توجه به تاریخی بودن انسان‌ها فعالیتی پوچ و بیهوده تلقی می‌گردد. بدین ترتیب بازسازی گذشته بدون برقراری ارتباط میان آن با زمان حال عملی بی‌فایده است (Palmer, 1980; Gadamer, 1994, pp.166&167; p.186).

در مقابل، فهم اثر جز با برقراری ارتباط میان گذشته با حال و «ترکیب»^{۱۲} آن‌ها با یکدیگر رخ نخواهد داد. وظیفه هرمنوتیک نیز ایجاد یگانه‌سازی میان مفسر (زمان حال) و اثر (زمان گذشته) بوده و معنای اثر متعلق به گذشته از خلال پرسشی که مفسر در

زمان حال از آن می‌پرسد، آشکار می‌گردد (Palmer, 1980, p.186; Linge, 1976, pp.xvi&xlvi).

بدین ترتیب ترکیبی دانستن فهم به وضوح، بیانگر جایگاه هر دو رکن در گفتگویی است که میانشان رخ می‌دهد. ابتدای نظریه تفسیر موضوعی شهید صدر بر الگوی گفتگو نیز تبیینی روش‌شناختی از ترکیبی بودن فهم موضوعی قرآن است. در دیدگاه وی، با پدیدار گشتن نیازهای نوین و مطرح شدن پرسش‌های جدید، خلأهای موجود در تفسیر ترتیبی و نیاز به ارائه راهکاری نوین بیش از پیش هویدا می‌شد. تفسیر موضوعی این اجازه را به مفسر می‌دهد که به ترکیب گذشته (معنای قرآن) با حال (ذهنیت مفسر که متناسب با موقعیت هرمنوتیکی اوست) دست زده و از رهگذر گفتگو میان دو رکن درونی (قرآن کریم) و بیرونی (دانسته‌ها و مقبولات پیشین مفسر) و ایجاد وحدت میان آن‌ها، نظریه قرآن درباره موضوعات مورد نیاز خویش را استخراج نماید (جلیلی، ۱۳۷۲ش، ص ۲۰۱).

۲-۳-۲-۳. درهم آمیختگی افق‌های معنایی

«درهم آمیختگی افق‌ها»^{۱۳} استعاره‌ای است که توسط گادامر برای تبیین تأثیر و تأثر دوسویه ارکان گفتگو در فرآیند فهم مورد استفاده قرار گرفته است (واعظی، ۱۳۸۹ش، ص ۲۶۵).

هنگام سخن از «افق معنایی» بایستی به مفهوم «موقعیت هرمنوتیکی»^{۱۴} توجه نمود. انسان موجودی تاریخی، متناهی و مقید به پیش‌فرض‌های برآمده از زمانه خویش است. این محدودیت‌های انسانی ریشه در موقعیت هرمنوتیکی او دارد که در آن گرفتار آمده است.

«موقعیت هرمنوتیکی» امکان دیدن انسان را کاهش داده و محدود می‌سازد. وابستگی و غوطه‌ور بودن در موقعیت هرمنوتیکی تا بدان حد است که کسب آگاهی یک انسان از موقعیت هرمنوتیکی خویش وظیفه‌ای بسیار سخت و دشوار است؛ چراکه کسب شناخت از موقعیت هرمنوتیکی تنها هنگامی قابل دستیابی است که انسان دارای جایگاهی ورای این موقعیت باشد و حال آنکه آدمی توانایی خارج شدن از موقعیت

هرمنوتیکی خویش را ندارد. انسان همیشه درون موقعیت هرمنوتیکی خویش محصور است و به همین دلیل هنگامی که به عنوان فاعل شناسا در پی درک موضوعی تاریخی است، همچنان خود را محدود به آن یافته و از همین منظر بدان می‌نگرد (Gadamer, 1994, pp.301&302).

با شناختی که از مفهوم «موقعیت هرمنوتیکی» یافتیم، مفهوم «افق» نیز روشن می‌گردد. «افق» طیفی از دیدن است که شامل هر آنچه بتواند از منظری خاص دیده شود می‌گردد. بدین ترتیب هر مفسر بنا بر موقعیت هرمنوتیکی خویش دارای یک افق معنایی می‌باشد که از آن منظر به پدیده‌ها می‌نگرد (Gadamer, 1994, p.302).

البته توجه به «افق» در حوزه فهم برای نخستین بار از سوی اندیشمندان حوزه هرمنوتیک فلسفی مطرح نگردیده است. هرمنوتیک رمانتیک نیز که بحث از فهم تاریخی را پیش می‌کشد، به مسئله افق توجه نموده است. در نگاه ایشان، هنگامی که مفسر در پی درک گذشته است، می‌بایست آن را - نه براساس ملاک‌ها و معیارهای امروزی و پیش‌دآوری‌های خویش بلکه - در درون افق تاریخی خود آن اثر مورد مطالعه قرار دهد و لذا اگر مفسر نتواند افق خود را به افق تاریخی‌ای که متن از آنجا سخن می‌گوید جابجا نماید، به درک معنای متن نائل نخواهد شد (Gadamer, 1994, pp.302&303; Linge, 1976, p.xxxvii).

بدین ترتیب مبتنی بر نگاه هرمنوتیک رمانتیک، شاهد دو افق گوناگون خواهیم بود: افقی که مفسر در درون آن قرار دارد؛ و افقی که وی می‌خواهد اثر متعلق به آن را بفهمد. در این صورت تمامی بحث بر سر آن خواهد بود که مفسر بایستی خود را به یک افق بیگانه منتقل سازد تا بتواند متن متعلق به آن افق را درک نماید (Gadamer, 1994, p.304).

در تلقی گادامر، این دیدگاه، وجود افق‌های محدود و محصور را پیش‌فرض گرفته است. در این نگاه، هر افقی محدود بوده و تنها یک فرهنگ را در درون خود جای می‌دهد. بنابراین آدمی با افق‌های محدودی مواجه است که تنها امکان زندگی یک فرهنگ در آن‌ها وجود دارد. در مقابل، گادامر بر آن است که همانگونه که یک فرد، تنها نبوده و دائماً در حال مفاهمه با دیگران است، یک افق را نیز نمی‌توان چنان محدود

فرض نمود که تنها یک فرهنگ را در درون خود جای می‌دهد (Gadamer, 1994, p.304).

بدین ترتیب گادامر بر آن است که جابجایی مفسر در افق‌های تاریخی گوناگون به این معنا نیست که وی خود را وارد جهان‌های بیگانه‌ای کرده که به هیچ روی با جهان خودش ارتباط ندارد. بلکه در مقابل، این دو افق باعث تشکیل افق بزرگی می‌گردند که ورای مرزهای زمان مفسر می‌باشد. بدین ترتیب، فهم یک اثر متعلق به گذشته به این معنا نیست که مفسر، افق تاریخی آن اثر را از طریق جابجا کردن خود به یک موقعیت دیگر تاریخی به دست آورده است.

بلکه جابجایی‌ای که مفسر انجام می‌دهد، حرکت به سوی یک عمومیت، فراگیری و جامعیت است که منجر به غلبه و چیرگی بر ویژگی‌های خود مفسر و بر خصوصیات دیگران می‌گردد. در نتیجه مفهوم «افق» نشانگر یک وسعت نظر برتر است که فرد خواستار فهم بایستی این وسعت نظر را داشته باشد (Gadamer, 1994, pp.304&305). دستیابی به یک افق بدین معناست که مفسر باید یاد بگیرد که به ورای آنچه نزدیک اوست، نگرسته و در نتیجه آن را بهتر ببیند؛ چراکه آدمی متأثر از اموری است که بسیار به او نزدیک هستند. به همین دلیل، هنگامی که وی می‌خواهد به گذشته نزدیک شود نیز کاملاً متأثر از زمانه‌ای است که در آن زیست می‌کند. حال آنکه وی بایستی مراقب باشد که گذشته را براساس انتظارات خویش از معنا یکسان‌سازی ننماید. به بیان دیگر مفسر نبایستی افق زمان حال خویش را مجموعه‌ای ثابت و تغییرناپذیر از ایده‌ها و ارزش‌گذاری‌ها دانسته و اثر متعلق به گذشته را نیز مبتنی بر همین مجموعه ثابت درک نماید. این تنها راهی است که این امکان را به مفسر می‌دهد که بتواند به سنت گوش داده و آن را بفهمد (Gadamer, 1994, pp.305&306).

در نتیجه هنگامی که مفسر و متن با یکدیگر به گفتگو می‌نشینند، هیچ یک در پی وفق دادن خود با دیگری نیست. بلکه در یک گفتگوی موفق، هر دو طرف گفتگو مقید و محدود به یکدیگر گشته و تحت تأثیر یکدیگر قرار می‌گیرند. در نتیجه مفسر در مقام فهم متن، افق خویش را رها نمی‌کند بلکه بر اثر مشارکت، صمیمیت و همدلی میان دو

طرف گفتگو تغییر شکل یافته و در جایی جدید قرار می‌گیرد (Gadamer, 1994, p.379).

در پایان یک گفتگوی اصیل، چیز جدیدی پدیدار می‌گردد که پیش از انجام گفتگو در هیچ یک از دو طرف آن یافت نمی‌شد (Linge, 1976, p.xxii; Warnke, 1987, p.104).

در واقع دور متناوب پرسش‌ها و پاسخ‌ها منجر به اتصال افق‌های معنایی مفسر و متن با یکدیگر گشته و باعث شکل‌گیری یک افق معنایی جدید می‌گردد (Gadamer, 1994, p.462; Palmer, 1980, p.201).

توجه به آموزه‌های شهید صدر در حوزه تفسیر موضوعی بیانگر این حقیقت است که مفسر موضوعی - برخلاف مفسر تجزیه‌ای - در سطح واژگان قرآنی و کشش دلالتی آن‌ها متوقف نمانده و در پی ترک افق معنایی خویش برای نزدیک شدن به افق معنایی قرآن نمی‌باشد. در مقابل، وی با مطرح نمودن پرسش‌های خویش که کاملاً متأثر از موقعیت هرمنوتیکی اوست، به گفتگو با قرآن می‌نشیند. بدین ترتیب محصول تفسیر موضوعی - نه محصولی تکراری بلکه - فهمی نوین است که از درهم‌آمیختگی افق معنایی مفسر و قرآن به دست می‌آید؛ محصولی نوین که پیش از انجام این گفتگو قابل دستیابی نبود.

در پایان این مطالعه تطبیقی، اشاره گذرا به دو نکته که در بحث‌های پیشین نیز به صورت تلویحی مطرح گشته است، مناسب به نظر می‌رسد.

نکته نخست: از آنجا که فرآیند فهم در دیدگاه گادامر، براساس الگوی گفتگو تبیین گشته و معنای متن پاسخی تلقی می‌گردد که متن به پرسش مفسر می‌دهد، اعتقاد به تنوع و تکثر معنایی متن در اندیشه هرمنوتیکی وی پدید می‌یابد. از آنجا که پرسش‌های گوناگون از سوی مفسران متعلق به موقعیت‌های هرمنوتیکی گوناگون در برابر متن نهاده می‌شود، معنای متن نیز متناسب با این پرسش‌ها، گوناگون و متنوع خواهد بود (Gadamer, 1994, p.397; Grondin, 1994, p.115; Linge, 1976, p.xix; واعظی، ۱۳۸۹، ص ۲۹۹).

نکته دوم: از آنجا که یک متن در برابر پرسش‌های گوناگون برآمده از موقعیت‌های هرمنوتیکی گوناگون قرار می‌گیرد، دائماً قابلیت تفسیرپذیری داشته و هیچ‌گاه فهم آن پایان نمی‌پذیرد. به همین دلیل تا زمانی که افق‌های معنایی جدید، علاقمند به اتصال با افق معنایی متن هستند و با آن به گفتگو می‌نشینند، عملیات فهم ادامه می‌یابد (Gadamer, 1994, p.298; Madison, 1991, p.131; Warnke, 1987, p.34؛ واعظی، ۱۳۸۹ش، ص ۳۰۰).

از آنجا که نظریه هرمنوتیکی گادامر اصول عام و همیشگی فرآیند فهم را مطرح می‌سازد، دو نکته فوق را نیز بایستی در همان چارچوب مورد توجه قرار داد. نگارندگان این نوشتار قصد ندارند که شهید صدر را نیز از معتقدان به این دیدگاه در فهم تمامی متون - اعم از قرآن و غیر آن؛ و در صورت نخست اعم از رویکرد ترتیبی و موضوعی - برشمارند؛ اما آنچه از بیانات شهید صدر به دست می‌آید آن است که ایشان نیز وجه برتری رویکرد موضوعی را در همین نکات جستجو می‌نمایند.

وی با توجه دادن به این واقعیت که به دلیل شکل‌گیری پرسش‌های نوین در عصر جدید، جوامع اسلامی نیازمند نظرات اساسی و بنیادین قرآن در حوزه‌های گوناگون حیات بشری هستند، ارائه راهکاری برای رسیدن به این هدف مهم را پی‌جویی می‌نمایند (صدر، ۱۴۰۹ق، ص ۴۰).

به همین دلیل مفسران قرآن بایستی با رویکردی ایجابی و فعال و داشتن طرح و برنامه‌ریزی قبلی به گفتگو با قرآن پرداخته و در پی دستیابی به نظرات این کتاب الهی متناسب با زمانه خویش باشند. ایشان با اشاره به آیه شریفه «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ ...» (لقمان: ۲۷)، مواجهه موضوعی با قرآن را که به پیدایی برداشت‌های نوین از قرآن منجر می‌گردد، بهترین راه‌حل می‌داند (صدر، ۱۴۰۹ق، ص ۳۵).

نتیجه‌گیری

در این نوشتار، نظریه شهید سید محمد باقر صدر در حوزه تفسیر موضوعی قرآن کریم به بحث گذارده شد. نظریه تفسیری ایشان که مسیر را برای پاسخگویی به پرسش‌ها و

نیازهای نوین جوامع اسلامی می‌گشود، به دلیل مطرح شدن به صورت مختصر، نیازمند شرح و بسط بود.

از همین روی با برگزیدن روش «مطالعه تطبیقی نامتوازن»، بازخوانی این نظریه و شناسایی جوانب گوناگون آن انجام گرفت. برای کاربست این روش پژوهشی نیز از نظریه هرمنوتیک فلسفی گادامر که دارای همسانی الگویی با نظریه شهید صدر است، کمک گرفته شد تا با اتکا بر اطلاعات فراوانی که از آن نظریه در اختیار است، به بازخوانی نظریه شهید صدر اقدام گردد. این همسانی الگویی به استفاده هر دوی این متفکران از الگوی «گفتگو» بازمی‌گردد.

شهید صدر در نظریه تفسیری خویش تنها به ارائه «الگوی استنتاج» اکتفا نموده و جوانب گوناگون آن را به بحث نمی‌گذارد. این در حالی است که هانس گئورگ گادامر در نظریه هرمنوتیکی خویش به بیان جوانب گوناگون «الگوی گفتگو» پرداخته و درباره نقش دو طرف گفتگو و تأثیر و تأثر دوسویه آن‌ها در عملیات فهم به تفصیل سخن رانده است. از همین روی، در این نوشتار سعی شد تا به یاری نظریه هرمنوتیکی گادامر، ابعاد و زوایای گوناگون الگوی استنتاج را به بحث گذاریم.

ابتنای تفسیر موضوعی بر الگوی استنتاج، بایستی در سه جهت عمده مورد بررسی قرار گیرد:

۱- نقش قرآن در تفسیر موضوعی: قرآن در نظریه تفسیری شهید صدر جایگاهی والاتر از آنچه در سنت تفسیر ترتیبی مسلمانان دارد، می‌یابد. در این رویکرد تفسیری، قرآن نه به عنوان یک متن در برابر مفسر، بلکه به مثابه یک طرف گفتگو، به گفتگو با مفسر می‌پردازد. بدین ترتیب شهید صدر با ارائه این الگو، با تفکیک میان فاعل شناسا و موضوع شناسایی در فهم موضوعی قرآن به مقابله می‌پردازد.

از آنجا که ورود مفسر به فهم قرآن به منزله وارد شدن او در یک «بازی» است که یک سوی آن را قرآن تشکیل می‌دهد، مفسر توانایی پیش‌بینی پاسخگویی قرآن را نداشته و نمی‌تواند قرآن را به مثابه یک موجود ساکن و بی‌تحرك مورد مطالعه قرار دهد. بلکه در یک بازی، طرف دیگر بازی - که در اینجا قرآن است - نیز دارای تحرك و پویایی است. بدین ترتیب قرآن تنها یک سخن تکراری برای مردمان عصرهای

گوناگون ندارد؛ بلکه از آنجا که همچون موجودی زنده در حال گفتگو با مفسر است، براساس پرسش‌های زمانه مفسر به پاسخگویی به آن‌ها می‌پردازد. این در حالی است که شهید صدر، تفسیر ترتیبی قرآن را به دلیل بیان تکرارگویی‌های ملال‌آور مورد نقد قرار می‌دهد.

۲- نقش مفسر در تفسیر موضوعی: ابتدای نظریه تفسیری شهید صدر بر الگوی گفتگو، به وضوح بر جایگاه تأثیرگذار مفسر در فهم موضوعی قرآن اشاره دارد. در حالی که در سنت تفسیر ترتیبی، اصرار فراوانی بر کنار نهادن پیش‌فرض‌ها و پیش‌تصورات وجود دارد، در این رویکرد نوین، نه تنها پیش‌فرض‌ها و پیش‌تصورات مفسر به رسمیت شناخته می‌شود، بلکه اساساً گفتگوی معرفتی میان قرآن و مفسر از همین نقطه آغاز می‌گردد.

این پیش‌فرض‌ها که برخاسته از موقعیت هرمنوتیکی مفسر موضوعی است، خود را در قالب پرسش‌هایی که فراروی قرآن گذاشته می‌شود، نشان می‌دهد. همچنین اهمیت جایگاه مفسر در فرآیند گفتگو با قرآن، خود را در قالب «جنبه کاربردی فهم» نیز نشان می‌دهد. از همین روی، مفسر موضوعی به دنبال ایجاد سازگاری میان معنای قرآن با جهان و بافتی که در آن تولید گشته، نیست؛ بلکه در مقابل با تأکید بر جنبه کاربردی فهم در پی ایجاد رابطه میان قرآن با زمان حال حاضر است. بدین ترتیب، دغدغه اصلی وی ارائه برداشتی نوین از قرآن است که امکان کاربردی آن در شرایط حال حاضر وی را داشته باشد.

۳- نقش برهم‌کنش قرآن و مفسر در تفسیر موضوعی: تبیین تفسیر موضوعی براساس الگوی گفتگو بدان معناست که محصول این رویکرد تفسیری از طریق برهم‌کنش دوسویه مفسر و قرآن به دست می‌آید. بدین ترتیب شهید صدر با ارائه این رویکرد تفسیری، دوگان فاعل شناسا و موضوع شناسایی در مقام تفسیر موضوعی را مورد تردید قرار داده و به جای آنکه همچون مفسران ترتیبی قرآن را به مثابه موضوع شناسایی در برابر مفسر قرار دهد، قرآن و مفسر را دو سوی گفتگو می‌داند که هر یک دارای نقشی بی‌بدیل در فهم موضوعی قرآن هستند.

از سویی، قرآن دارای افق معنایی خویش، و از سوی دیگر مفسران نیز براساس موقعیت‌های هرمنوتیکی گوناگون خویش دارای افق‌های معنایی متنوعی هستند. گفتگو میان آن‌ها موجب درهم‌آمیختگی افق معنایی قرآن با افق‌های گونه‌گون مفسران گشته و در نتیجه قرآن پاسخ هر یک از پرسش‌های برآمده از موقعیت‌های هرمنوتیکی گوناگون را ارائه می‌دهد. بدین ترتیب از آنجا که مفسران با مطرح ساختن پرسش‌های متفاوت، در پی دستیابی به فهمی کاربردی از قرآن برای زمانه خویش هستند، شاهد تنوع در «فهم» آن‌ها از قرآن خواهیم بود.

پذیرش الگوی گفتگو و در پی آن پذیرش برهم‌کنش مفسر و متن در تفسیر موضوعی، شهید صدر را به «ترکیبی بودن فهم» سوق داده و او را در مقابل نگرش «بازسازی معنای متن» که به وضوح در اندیشه مفسران ترتیبی به چشم می‌خورد، قرار می‌دهد.

بنابراین در دیدگاه وی، قرار نیست که مفسر موضوعی خود را از موقعیت هرمنوتیکی‌ای که در آن زیست می‌کند، رها کرده و به بازسازی موقعیت هرمنوتیکی متن بپردازد؛ بلکه موقعیت‌های هرمنوتیکی هر دو طرف به رسمیت شناخته می‌شود. بر همین اساس، هدف از گفتگو میان مفسر و قرآن، ترکیب افق‌های معنایی آن‌هاست که موجب شکل‌گیری یک افق معنایی جدید می‌گردد که تا پیش از آن در هیچ یک از افق‌ها یافت نمی‌شد.

یادداشت‌ها

1. Hans Georg Gadamer
2. Comparative Studies
3. Asymmetric Comparative Studies
4. Macro-Comparison
5. Dialogue
6. The Structure of Question and Answer
7. The Process of Understanding
8. Prejudice
9. Hermeneutic Circle
10. Application
11. The Reconstruction of Historical Context

12. Integration
13. The Fusion of Horizons
14. Hermeneutic Situation

کتابنامه

- قرآن کریم.
- ایازی، سیدمحمد علی (۱۳۸۳ش)، تفسیر موضوعی از نگاه شهید صدر، مجله پیام جاوید، شماره ۲.
- پاکتچی، احمد (۱۳۸۵ش)، «دوگان خیال و صورت در اندیشه عرفانی شیخ نجم‌الدین کبری»، مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی تحلیل هنری، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- همو، (۱۳۹۱ش)، روش تحقیق با تکیه بر حوزه علوم قرآن و حدیث، تهران: دانشگاه امام صادق(ع).
- جلیلی، سید هدایت (۱۳۷۲ش)، روش‌شناسی تفاسیر موضوعی قرآن، تهران: انتشارات کویر.
- رضایی اصفهانی، محمد علی (۱۳۸۲ش)، درسنامه روش‌ها و گرایش‌های تفسیری قرآن، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.
- ریخته‌گران، محمدرضا (۱۳۷۸ش)، منطق و مبحث علم هرمنوتیک، تهران: نشر کنگره مطالعات و تحقیقات فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- زقروق، محمود حمدی (۱۴۲۳ق)، الموسوعه القرآنیة المتخصصه، قاهره: وزارت اوقاف مصر.
- شریف رضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴ق)، نهج البلاغه، تحقیق و تصحیح فیض الإسلام، قم: هجرت.
- صدر، سید محمد باقر (۱۴۰۹ق)، السنن التاريخیه فی القرآن، دمشق: دارالتعارف.
- عزیزی، غلامعلی (بی‌تا)، «تفسیر موضوعی قرآن کریم از دیدگاه آیت‌الله شهید سید محمد باقر صدر»، مجله معرفت، شماره ۳۵.
- علوی مهر، حسین (۱۳۸۴ش)، آشنایی با تاریخ تفسیر و مفسران، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الکافی، تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دارالکتب الإسلامیه.

لطیفی، میثم (۱۳۹۰ش)، «روش‌شناسی راهبردهای تدبر در قرآن کریم: استقرایی از پژوهش‌های میان‌رشته‌ای مدیریت اسلامی در دهه اخیر»، *اندیشه مدیریت راهبردی*، شماره ۱۰. مسلم، مصطفی (۱۴۲۶ق)، *مباحث فی التفسیر الموضوعی*، دمشق: دارالقلم. واعظی، احمد (۱۳۸۹ش)، *درآمدی بر هرمنوتیک*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. یدالله‌پور، بهروز (۱۳۸۳ش)، *مبانی و سیر تاریخی تفسیر موضوعی قرآن*، قم: دارالعلم. یساقی، علی اصغر (۱۳۸۳ش)، «تحلیل مبانی و رویکرد شهید صدر به تفسیر موضوعی»، *مجله فقه و تمدن*، شماره ۲۵.

- Gadamer, Hans Georg (1976), *Philosophical Hermeneutics*, edited by David E. Linge, Berkeley: University of California Press.
- Gadamer, Hans Georg (1994), *Truth & Method*, Translated and Revised by Joel Weinsheimer & Donald G. Marshal, New York: Crossroad.
- Grondin, Jean (1994), *Introduction to Philosophical Hermeneutics*, Translated by Joel Weinsheimer, New Haven: Yale University Press.
- Madison, Gray B. (1991), *Gadamer & Hermeneutics*, edited with an Introduction by Hugh J. Silverman, New York & London: Routledge.
- Palmer, Richard E. (1980), *Hermeneutics*, North Western: University Press.
- Silverman, Hugh J. (1991), *Gadamer & Hermeneutics*, edited with an Introduction by, New York & London: Routledge.
- Warnke, Georgia (1987), *Gadamer: Hermeneutics, Tradition & Reason*, Cambridge & Oxford: Polity Press, in association with B. Blackwell.